

که شنیده ام این روزها برای شما دلتنگی حاصل شده است
من عصری می‌آیم و حجره با شما چائی میخورم تا مردم خصوصیت
مارا با شما بدانند بعضی خیالها را موقوف بدانند.

فرآشباشی

بارک الله ده باشی تو اینقدر تدبیر داشتی بخدا طولی نمیکشد
که کدخدائی محله را برای تو درست میکنم .
(یک فرآش صدا میکند فرآش میگوید :)

پسر برو این دسته گل را ببر پیش حاجی رجب بسین
هر طور ده باشی میگوید گل را بده سفارش را بگو بیا
(فرآش دسته گل را بره بدارد تند میرود نزد حاجی سفارش را میرساند
دو قران انعام میگیرد میآید بیاشی خبر میدهد .)

حاجی رجب

(آهسته سبحان الله عجب غلطی کردیم این یکدفعه جنده بازی خون سیاوش
شد میرود بر میگردد)

به به خیلی خوب سرکار فرآشباشی التفات فرمودند انشاء الله
عصری منتظر تشریف فرمائی هستم .
(بعد از رفتن فرآش بزندان بخش را صدا میکند .)

پسر عصری فرّاشبازی می‌آید اینجا چائی بخورد برو بیست
کلاه قند ده گرو آنکه چای نمسه از صندوقها در آر بگذار در
مجموعه وسه قواره جبه هم از آن سه رنگ ماهوت انگلیسی پاره
کن بگذار روی قند و چائی حاضر باشد .

فرّاشبازی

(عصر با شخص تمام می‌آید بجزیره حاجی رجب)

حاجی سلام علیکم احوال شریف .

حاجی رجب

مرحمت سرکار زیاد در حقیقت مردمان این ولایت باین
خان حاکم و بوجود سرکار شما تا عمر دارند باید شکر نمایند
اینطور حاکم عادل و فرّاشبازی مردم دار و با انسانیت ندیده اند
و نخواهند دید .

(فرّاشبازی چای میخورد و پیشکشها را بر مبدارد خرامان خرامان
از جزیره حاجی رجب بیچاره خدا حافظ میکند میرود .)

تمام شد چنده بازی حاجی رجب تاجر

حکایت کربلا رفتن شاه قلی میرزا و سرگذشت ایام توقف
چند روزه در کرمانشاهان نزد شاه مراد میرزا حاکم آنجا در
چهار مجلس تمام میشود.

اسامی اعضای مجلس

شاه مراد میرزا	حاکم کرمانشاه
شاه قلی میرزا	برادر بزرگ او و زایر
ایرج میرزا	پسر حاکم
نامور خان	از ارکان کرمانشاه و صاحب دوازده هزار خانوار ایل کل سوار و کلاتر عمی .
شریف آقا	رفیق و ندیم و هم شکار ایرج میرزا و گدخدا مرضای عملی .
شفیع بیک	پیشخدمت حاکم

مجلس اول

شاه قلی میرزا مردی بود بلند قامت و ریش دراز و متکبر و مناعت طلب و درشت خوی در سنه ۱۲۳۳ بعزم زیارت کربلا از طهران حرکت کرد در حین عبور چند روزی در کربلا ماند تا آنجا که آنجا مهمان میشود. شب اول بعد از ملاقات و صرف شام و صحبت‌های متفرقه بر میخیزد و میرود بمنزلی که برای او تعیین کرده اند.

شاه مراد میرزا حاکم

(شفیع بیک پیشخدمت)

شفیع بیک شاهزاده مهمان ما است ارج میرزا مواظب است و تو مهمان دارشش نفر فراش و یک نفر قهوه‌چی بردار ببر زیر دست خود باشد درست متوجه باشید بد نگذرد بشاهزاده.

شفیع بیک

بلی قربان چشم البته کار نوکر خدمتست.

شاهزاده حاکم

خیر بلی قربان تنها کافی نیست ارج میرزا میدانند این شاهزاده مردیست بسیار مشکل پسند و باریک بین اما احمق

وزود رنج باید با احتیاط حرکت بکنی برادر من است مهمانست
مبادا رنجش بهمرساند .

شفیع بیک

قربان بدست سالت در ظل رافت سرکار نواب و الا تربیت
یافته ام و امیدوارم که این قسم خدمات ازین بنده برآید انشاء الله
در کمال خوشنودی و امتنان تشریف خواهند برد خاطر جمع باشید .

شاهزاده حاکم

خوب است حالا مرخصی فردا صبح برو سر خدمت
و درست متوجه باش .

(شفیع بیک صبح زود میآید در منزل شاهزاده مهمان جانی آماده میکند
و دستور العمل بفرایشها میدهد .)

شاه قلیمیرزا

(از خواب بر میخیزد صدا میکند .)

بچه

شفیع بیک

(داخل اطاق میشود سر فرود میآورد .)

بلی قربان .

شاه قلیمیرزا

آقا شفیع بگو چائی بیاورند .

شفیع بیک

بلی قربان .

(یکعدد سینی نقره فنددان و عوری و یکجفت تنگ نقره و یکدست فنجان نعلبکی بسیار قطعه از کارهای خوب کارخانهای لندن و یکعدد سماور نقره بسیار ممتاز میآورد میگذارد باین اصاق .)

شاه قلیمیرزا

(همینکه چشمش باسباب چائی میافتد)

بد به شاه مراد میرزا عجب اسبابهای خوب قطعه تحصیل کرده است این پسر از طفولیت همینطور حریص و دنیا دار بود .

شفیع بیک

بلی قربان شاهزاده بسیار سلیقه خوب دارند .

شاه قلیمیرزا

بلی البته دولت و مداخل مرد را با سلیقه و درستکار میکند ده سال حکومت کرمانشاه شوخی نیست من سال دو از ده ماه یا با شخص اون دولت کشاکش نیول دارم یا با مستوفی های گرگ آدم خوار زد و خورد رسوم دارم آه آه وای وای چائی بده .

(شفیع بیک یک فنجان چائی ریخته میآورد دو زانو نشسته پیش روی شاه قلیمیرزا میگذارد.)

شاه قلیمیرزا

آقا شفیع ما چائی پر رنگ میل میکنیم بردار چائی بریز
بسر فنجان و هم پر شیرین.

شفیع بیک

(چائی را پر رنگ کرده و قند هم میآورد پیش روی.)
قربان آقای ما هم چائی را اینطور پر شیرین میخورد.

شاه قلیمیرزا

بیچها قلیان بیارید.

شفیع بیک

(یکدانه نارجیل بسیار ظریف تمام نقره میآورد)

قلیان حاضر است.

شاه قلیمیرزا

عجب نارجیل قشنگ و ملوس است این قلیان برای راه
بغداد خوبست نه برای اینجاها کاش شاه مردان میرزا اینرا
بما هدیه میداد.

(قلیان را میکشد)

اُه اُه اُه اُه بگو از آبدارخانه سرفه دان مارا بیآورند.

(شفیع بیک یکدانه تنگ برنجی بسیار مندرس پوسیده از نوکران شاه قلی میرزا میگیرد میآورد میگذارد بیشروی شاهزاده .)

(ایرج میرزا میآید در توی حیاط میایستد واذن دخول میخواهد .)

شفیع بیک

قربان آقا جان ایرج میرزا استدعای شرفیابی حضور دارد .

شاه قلیمیرزا

(بادو انگشت اشاره میکند بعد از لباس پوشیدن بعد میگوید:)

آفتابه لکن بیار .

شفیع بیک

(در یک قهوه سینی مربع یکدانه رومال و یک شیشه گلاب و یک عدد آئینه بزرگ و یک شانه یکوجب و نه ضوژ چهار انگشت بهنا و یک جام آب میآورد .)

قربان حاضر است .

شاه قلیمیرزا

آقا شفیع بیا جام را بردار و نزدیک ریش ما نگاه دار این

طور گردن ما درد میآید .

(شفیع بیک جام را در دست گرفته شاهزاده ریش و روی خود را شسته

رخت میبوشد بعد میگوید .)

ایرج میرزا مرخص است بیاید .

(ایرج میرزا داخل اطاق میشود با ادب هر چه تلمذتر سر فرود میآورد
میایستد .)

بسم الله آقا ایرج بنشین احوالت خوبست پدرت چکار میکند ؟ .

ایرج میرزا

شاهزاده دیوانخانه تشریف بردند دو فوج از طهران
خواسته بودند امروز جیره مواجب آنها را سپردارزند .

شاه قلیمیرزا

بخورید مداخلهای کرمانشاهانرا بخورید تنها تنها

ایرج میرزا

خان نمو مگر گرگهای طهران امان میدهند که کسی
بتواند مداخلها را تنها تنها بخورد یکی میگیری ده تا باید داد
الحمد لله سرکار شما از حالت طهران بهتر از همه اطلاع دارید .

شاه قلیمیرزا

آقا ایرج حالا این حرفها را بگوش ما میکشی که پدرت
با این عذرها قرض ما را ندهد و در این سفر مددی بحالت ما نکند
و از سوغات و توشه راه چشم بیوشیم و حال آنکه این اوقات برای
ما بسیار کار مشکل شده است و دو سه هزار تومان قرض داریم .

(ایرج میرزا آهسته: خیلی خوب کم نه دو سه هزار تومان . بعد یا میشود اجازه مرخصی میخواهد .)

هان میروی خوش آمدی از حالت ما اگر موقع شد به پدرت
شرح حالی بگو .

(ایرج میرزا از اطاق بیرون میآید و یکسر میرو درو باطاق شاهزاده
حاکم داخل شده سر فرود میآورد .)

شاهزاده حاکم

ایرج میرزا! بیابینیم نزدیکتر بیا بگو بینیم خانعمو در چه
کار است و چه خیالی از برای ما دارد .

ایرج میرزا

قربان خان عمو را میفرمائید عجب خیالها بافته است
الآن میفرمود شاهزاده باید امساک از ما مراعات بکند دو سه
هزار تومان قرض بالا آوردیم البته بقدر هزار تومان هم سوقات
و خرج راه توقع داشت زحمت سرباز و توپچی و شلتاقهای طهران
با سرکار شما و مفت بری اخاذی با مردم خدا بدهد برکت حکومت
میخواهید یا جان آدم .

شاهزاده حاکم

چه میگوئی ایرج میرزا! دو سه هزار تومان یعنی چه آخر
این پول را از کاغذ نمیرتند .

ایرج میرزا

والله بسر مبارک سرکار همین بطور است که عرض کردم
خلاف ندارد و مشکل هم باینظورها حالا دست از شما بردارند
از شفیع پرسید معلوم خواهد شد که خانعمو چه خیالها
بافته است.

شاهزاده حاکم

عجب گیر افتادیم نمیدانم چه باید کرد اگر بدهی اینقسمها
نماند است و اگر ندهی برادر است مهمان است ای بابا چه
برادری چکاری چه روزگاری آخر من خودم هم آدمم عیال دارم
زندگی دارم.

ایرج میرزا

حالا دیگر غصه این چیزها را نباید خورد اگر مرخص
بفرمائید من خانعمو را شوخی شوخی بطور خوب از سر
اشما رفع میکنم.

شاهزاده حاکم

یقین از آن بازیهای کار عمل نه خیر این مرد که سفید است
می رود در طهران قصه خوانی از برای من میکند.

ایرج میرزا

قربان قصه خوانی کدام است این وجودیکه من دیدم
هر چه بدهید از شما راضی نخواهد رفت در اینصورت چه
لزومی کرده است عبث هم پول بزود هم آبرو .

شاهزاده حاکم

خوب حالا بگو بینم چه خواهی کرد ؟ .

ایرج میرزا

هیچ چند روزی خان عمو را بهوای شکار و گردش میبرم
بطرف سنقر و بلوکات در آن جاها البته کاری پیش خواهد
آمد که خانعمو مشغول بشوند و از این خیال بیفتند .

شاهزاده حاکم

ها ها ها ها فهمیدم پیر مرد بیچاره را ببری میان مردم
اوضاع از برایش بچینی .

ایرج میرزا

خیر شما عرض مرا بشنوید ضرر نخواهید دید امشب بعد
از شام در میان صحبت از شکار گاههای سنقر گفتگو در میان
بیاورید خانعمو مایل خواهد شد همینکه باین صرافتها افتاد

آنوقت هزار تومان هم از مالیات سنقر از بابت خرج راه بشاهزاده
حواله فرمائید این فقره ایشانرا بیشتر حریص مینماید میل میکند
باید آنوقت خدمت از بنده خنده از سرکار .

(برده انداخته میشود .)

مجلس دوم

شب شاه قلی میرزا میل میکند با ایرج میرزا چند روزی بعزم سیاحت و شکار بسنقر برود شاهزاده حاکم نیز که این طور میبیند مبلغ هزار تومان خرج راه از مالیات آنجا بشاه قلی میرزا برات میدهد و قرار میشود پس فردا باتفاق ایرج میرزا بروند.

ایرج میرزا

(اول صبح شفیع را خواسته.)

شفیع بیک هیچ نگو الحمدلله چند روزی مشغولیت و اسباب خنده از برای ما پیدا شد خانعمو را میریم بسنقر هشیار باش هر کاریکه من باشازه نشان میدهم معلوم است که چه خواهد بود شما بشت سرشرا بیاورید بطور پختگی دانستی چه گفتم یا نه حالا زود نامور خان و شریف آقا را حاضر کن.

(شفیع بیک نامور خان و شریف آقا را حاضر کرده هر دو در خدمت ایرج میرزا میآیند.)

ایرج میرزا

(به نامور خان و شریف آقا)

ای رفقا بیائید مرده خوب دارم خیلی دلتنگ بودیم خداوند اسباب مشغولیات رسانیده خانعمورا میبرم سنقر کارها باهم داریم.

نامور خان

بنی خداوند همیشه یکی دو تا از اینها میرساند عیب ندارد
این هم کاریست .

ایرج میرزا

نامور خان چه میگوئی هیچکس مثل این ریش دراز احمق
میشودها هاهاها برگ تو تماشائی میشود بازها بسرش در بیاوریم
که نقل مجالس بشود حتی میرزاها قصه نویسی نمایند همین الآن
برخیزید شما سوار شوید بروید سنقر با آقا جان یاور هم بگوئید
که سه دسته سرباز با بالابانچیهها و موزیکانچیهها عصری روانه نمایند
سر راه شما هم آنجا باشید تا ما برسیم . نامور خان در آنجا
کلانتر و شریف آقا که خدا مرضا نامیده خواهند شده .

شریف آقا

قربان روزیکه وارد میشوید دستور العمل و تکلیف چه
چیز است ؟

ایرج میرزا

روزیکه وارد میشویم شما و کلانتر با دویست نفر سوار
در یک فرسخی استقبال میکنید نزدیک به آبادی سربازها از دو

طرف صف میکشند و رعیتها نیز بهمان طور دو صفه در کنار
راه میایستند بمحض رسیدن سرباز بطور نظام سلام و پیش فنک
میزنند و رعایا دو رأس گوسفند در همانجا قربانی میکنند و دو
گوسفند هم دم در وقت پیاده شدت میکشند و السلام الآن
بروید.

کلاتر

(به ایرج میرزا)

قربان البته در عمارت شاهی منزل خواهید فرمود ؟

ایرج میرزا

معلوم است سوای آنجا که جای دیگر مناسب نیست اما
بشرط اینکه چنین وانمود نمائید که عمارت مال کلاتر است .
(کلاتر و کدخدایان مرضی و سوار شده بطرف سنقر روانه
میشوند .)

ایرج میرزا

(فریدا صبح اسباب و اوضاع همه را درست کرده چکه بیا وارد اطاق
میشود خدمت شاه فیمیرزا سر فرود میآورد .)

خان عمو بسم الله همه منتظر سرکارند نوکر و اسب و بار
و بنه همه آماده است .

شاه قلیمیرزا

بلی هر چه زودتر سوار بشویم زودتر بمثل خواهیم رسید
یا الله بسم الله الرحمن الرحیم

(شاه قلیمیرزا سوار میشود فرآشان و آرداها سواره در جلو قبل و منقل
و آبداری بشت سز آنها و غلامان غاشیه بردوش و بدکهای منعمد بنظام
بی دری بیستایش و ابرج میرزا و اتاع لازمه در عقب با کمال عظمت و جلال
از شهر بیرون میروند همینکه فدری دور میشوند.)

ایرج میرزا

(برای افتتاح مصطب و منظور خود که کم بیش میآید و بشاه قلیمیرزا
عرض میکند.)

خان تمبو سنقر بسیار خوب جانی است و خیلی مداخل
دارد چه فایده مردمان مفسد و شریر دارد و هر روز در صدد
افساد هستند تا یک دو نفر بکشتن بدهند و اگر این یک عیب
را نداشت چقدر خوب بود.

شاه قلیمیرزا

یس پدر تو چه کاره است از عهده چهار نفر رعیت بی
شرویا هم نمیتواند بیاید یس چه مصرف دارد.

ایرج میرزا

خان عموجان پدر مرا میفرمائید که دل من از دست
مسامحات ایشان یک پارچه خوناست هر چه آن پدر سوخته

ایرج میرزا شرط باشد یکماه حکومت اینجارا بما بدهند
 اگر اطفال در گهواره از ترس ما بخواب رفتند هر چه میخواهی
 بمن بگو حاکم ترس و ملاحظه از رعیت یعنی چه آخر همین
 که دو نفر کوش دماغ کردی سه چهار نفر مثل گوسفند سر بریدی
 دیگر چه شرارت باقی میماند اینها چه چیز است .
 (بتغیر تمام میرسد)

آیا میر غضب همراه است ؟

ایرج میرزا

خانعمو جان تصدقت برم فرمائش و میر غضب هر چه بفرمائید
 حاضر است اینقدر هست که پدر من میداند حکومت سنقر
 و کلیانی بموجب فرمان شاه مال من است پیشکش میکنم بسرکار
 هر چه مصلحت میدانید بفرمائید اقلا مالیات من وصول میشود
 از دست اشرار چندی آسوده بی عیش خود میروم .

شاه قلیمیرزا

خیر تو آسوده باش در این سفر من درس بپدر تو ورعیت
 بدهم تا دنیا هست حاکم ورعیت تکلیف خودشانرا بدانند و یاد
 بگیرند حاکم کیست و حکومت چه .

ایرج میرزا

(از اسب پیاده میشود مبادید دو دست شاه قلیمیرزا را میبوسد.)

تصدق سرکار خان غمو همینطور است که میفرمائید سنقر
و کلیائی همه پیشکش خاکبای سرکار بلکه انشاء الله امسال در ظل
تربیت سرکار نواب والا بصیرتی از برای این خانه زاد حاصل
شود و غموم اهالی آسوده بشوند.

(در یکفرسخی شهر سر سوار پیدا و نمایان کلانتر و کدخدا ممرضا بادوبست
نفر سوار رسیده از دو طرف صف کشیده میشود تا شاهزاده میرسد.)

ایرج میرزا

(پیش مبادید و معرفی مینماید)

خانعمو این کلانتر و آن یکی کدخدا ممرضا است پیشواز
آمده اند.

شاه قلیمیرزا

احوال خوبست کلانتر شاهزاده ایرج میرزا تعریف
و توصیف شما را در راه زیاد کرده است انشاء الله ما نیز التفاتها
خواهیم فرمود بشرطیکه خدمات دیوانی بصدق بانجام برسد

کلانتر و کدخدا ممرضا هر دو با هم

خداوند سیه سرکار نواب والا را از سر این فقرا کم نگرداند
و بر عظمت و شوکت و اقبال بیفزاید.

(نزدیک به آبادی رعایا از دو طرف راه صف کشیده سربازها سلام نظامی کرده و رعیتها قربانی گوسفند میکشند دعا و ثنا گوین در کمال شکوه و جلال شاهزاده را داخل عمارت میکنند . . .
 فردای آنروز شاه قلی میرزا در بالای تالار هفت دری در روی مسند زنگاری نشسته لاله‌های دیوار کوب شمع کافوری زده و چهل چراغهای بیست شاخه آویخته نیمکت‌های محمل و صندلیهای امیرانه گذاشته سربازها در خیابان وسط دیوانخانه نظام بسته بزرگان و اعیان ولایت از عین و یسار حوض صف کشیده ایرج میرزا نزدیک به ارسی تالار در بانه ایستاده است اوضاع سلام است .

ایرج میرزا هر وقت بگوشه چشم بکلاتر و بگذرد امیران نگاه میکند باشاره میگوید کار بجای خوب رسیده است .

شاه قلی میرزا

(خطاب ایرج میرزا)

ایرج میرزا اوضاع این ولایت بنظر ما منظم نیاید بوی شرارت و افساد از اینجا بدماغ میرسد این فقره باهالی سنقر پوشیده نماند که مثل شاه مراد میرزا ما از تقصیرات این مفسدین اغماض نخواهیم داشت و سکوت نخواهیم کرد بلکه یک تقصیر را دو تشبیه خواهیم نمود بی نظمی در ولایت یعنی چه ما قانوینها در باب نظم ولایت مینویسیم و اجرای آنرا از کلاتر میخوانیم و الا آدم کشتن اشکال ندارد و ثانیاً کلاتر اینرا هم بداند که در روز مالیات امسال ت دینار آخر بلا حرف باید وصول شود تمام و کمال بدون نقص و نقصان عذری نمیپذیریم البته حکما میگیریم .

کلانتر و کدخدای ممرضا

(هر دو به آواز بلند میگویند.)

انشاءالله تعالی در کمال عبودیت و بندگی اطاعت خواهد

شد.

(سلام میکنند و شاه قلی میرزا بنا میشود)

نامور خان و شریف آقا

(هر دو در جلوت میآیند خدمت ایرج میرزا)

قربان بد بازی بسر ما آورده این مرد که واقعا سفیه
است انگار میکنی راستی راستی فرمان قتل ما را آورده است.

ایرج میرزا

ها ها ها ها رفقا هیچ نگوئید بخدا خوب آوردمش

نامور خان و شریف آقا

سفاهت تماشا کنید این بابا باور کرده است که عمارت
شاهی مال کلانتر است خوب اگر چه اینجا را ندیده است.
آخر عقل میز این چیزهاست کی رعیت این طور عمارت شاهانه
دارد بهمین خیالها دور نیست بد سلوکی نماید فحش محش
بدهد بماها.

ایرج میرزا

ای بابا با فحش محش چه چیز است مگر شما بچه هستید
بگذارید چند روزی شاهزاده بان دماغ و ما باین خیالها خوش
باشیم چه عیب دارد.

(صدا میکند بچها یکی شفیع بیک را باورد)

شفیع بیک

(تبسم کنان داخل میشود سر فرود میآورد)

قربان بد اوضاعی پیش کشیدداید بخدا دور نیست این مرد
آدم طناب بیندازد اینقدر هم آدم سفیه میشود.

ایرج میرزا

شفیع بیک آن موقع که من منتظر بودم رسیده است
حالا دیگر اون بازیست کاریکه از شما میخواهم این است
میروی خدمت خانعمو صحبت متفرقه میداری و در این بینها
گفتگوی عیش و عشرت و آوازه ورقص سوزمانیها را تعریف
بان طوری باشد که خانعمو میل بکند یکشب مشغول عیش
و تماشای رقص سوزمانیها را بکند همین که کار باینجا کشید
بگو ایرج میرزا طاروس نامرفیقی دارد که در رقص و آواز
عدیل ندارد خانعمو بواسطت تو او را حکماً از من بخواهد
بعد از آن تو کار نداشته باش و تماشا کن.

شفیع بیک

(سری تکان میدهد خنده کنان)

ما شاء الله دماغ داربد شاهزاده جان این پیر مرد سوزمان
میخواهد چه بکند .

ایرج میرزا

برو خام مشو اینهمه اوضاع از برای این روی کار آمد
است که بخندیم .

(شفیع بیک بیرون میآید یکسر میروود خدمت شاه قلیمیرزا سرفرود میآورد .)

شاه قلیمیرزا

هان شفیع بیک کجا بودی در شهر چه خبر است مردم
از آمدن ما چه میگویند تازه کهنه چه هست ؟

شفیع بیک

قربان مردم را میفرمائید از نظم سرکار و الا و از فرمایشات
که شنیدند چنان تزلزل دارند که گویا اینها از اوّل حاکم
ندیده بودند و این اوّلش است نفس نمیکشند از ترس .